

نقش معرفت‌های شهودی در تکامل اختیاری انسان از نظر قرآن

aryan@iki.ac.ir

Alirahimizadeh3366@gmahl.com

حمید آریان / دانشیار گروه تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

علی رحیمی‌زاده / دانشجوی دکتری تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

پذیرش: ۹۹/۰۷/۱۷

دریافت: ۹۹/۰۳/۱۲

چکیده

از جمله شناخت‌های انسان که در کمال او مؤثر است، معرفت شهودی است. این مقاله با روش توصیفی — تحلیلی به بررسی نقش ایجابی و سلبی معرفت‌های شهودی انسان در تکامل اختیاری او از دیدگاه قرآن در چارچوب تفسیر موضوعی آیات می‌پردازد. یافته‌های پژوهش حاکی است که برخی از آیات دلالت دارند بر اینکه معرفت شهودی انسان به خود و خداوند، عین کمال است و در رسیدن آدمی به کمال بالاتر نیز نقش ایجابی دارد. مطابق دلالت دسته‌ای دیگر از آیات، خداوند خود به برخی از بندگان خاصش معرفت‌هایی شهودی اعطا می‌کند که موجب افزایش کمال آنها می‌گردد. از دلالت ضمنی پاره‌ای از آیات هم استفاده می‌شود که بعضی از معرفت‌های حضوری می‌توانند تأثیر سلبی در کمال آدمی داشته و عامل سقوط و زمینه‌ساز دوری او از سعادت باشند. درک القانات شیطانی و احساس درونی استقلال و بی‌نیازی از خدا از این قبیل‌اند.

کلیدواژه‌ها: شناخت‌های انسان، معرفت شهودی، تکامل اختیاری، شناخت شهودی، خودشناسی و خداشناسی، القانات شیطانی.

مقدمه

هر انسانی به طور فطری خواهان دستیابی به کمال و سعادت است. یکی از مهم‌ترین چیزهایی که انسان برای رسیدن به کمال و سعادت، بدان نیاز دارد، شناخت و آگاهی است. انسان قوای ادراکی و ابزارهای معرفتی متعددی دارد. هریک از این قوا و ابزارهای ادراکی، شناخت‌هایی متناسب با خود را در اختیار انسان قرار می‌دهند. انسان با قوای حسی، محسوسات را درک می‌کند و با قوه عاقله، مفاهیم و کلیات را می‌شناسد و از طریق قلب و شهود، خود معلوم را در درون خود می‌یابد. بنابراین عموم انسان‌ها از سه گونه شناخت برخوردارند: شناخت حسی، شناخت عقلی و شناخت شهودی.

هریک از این شناخت‌ها در رسیدن انسان به تکامل اختیاری‌اش، دو گونه نقش ایفا می‌کنند؛ نقش سلبی و نقش ایجابی. منظور از نقش ایجابی، تأثیر مثبت و ارتقادهنده هریک از این شناخت‌ها در رسیدن انسان به تکامل اختیاری است و منظور از نقش سلبی، تأثیر منفی و دورکننده و تنزل دهنده‌ای است که این شناخت‌ها در مسیر رسیدن انسان به تکامل اختیاری‌اش دارند.

این مقاله درصدد بررسی نقش ایجابی و سلبی شناخت شهودی در رسیدن انسان به کمال اختیاری از نظر قرآن کریم است. بررسی این مسئله از نظر قرآن بدان جهت دارای اهمیت است که با توجه به ویژگی خطاناپذیری شناخت حضوری، چه بسا ممکن است تصور شود که این نوع شناخت‌ها همیشه و به طور مطلق زمینه مثبت و ارتقادهنده را برای رسیدن انسان به سعادت و کمالش فراهم می‌کنند و هیچ‌گونه نقش سلبی و دورکننده از مسیر کمال و سعادت ندارند. اما در واقع ممکن است این‌گونه نباشد؛ بلکه گاهی شناخت حضوری به اموری تعلق گیرد که انسان را از مسیر سعادت و رشد دور کند. آگاهی از دیدگاه قرآن به عنوان کتاب راهنمای بشر به سوی کمال در این زمینه می‌تواند برای انسان هدایت‌گر و سرنوشت‌ساز باشد.

در رابطه با پیشینه تحقیق از مسئله، اثری که به طور مستقل و با نگاه تفسیر موضوعی، نقش ایجابی و سلبی شناخت شهودی را از نظر قرآن بررسی کرده باشد، یافت نشد. تنها در چند اثر به برخی از محورهای مسئله مورد پژوهش تا حدی پرداخته شده که به آنها اشاره می‌کنیم:

آیت‌الله مصباح در برخی کتاب‌های خود به شناخت شهودی و

آیات قرآنی مرتبط با آن پرداخته‌اند. وی در کتاب *انسان‌شناسی* (مصباح، ۱۳۹۰ الف)، ضمن اشاره به راه‌های شناخت از نگاه قرآن، درباره شناخت قلبی آیات معدودی را برشمرده‌اند و در کتاب *خداشناسی* (مصباح، ۱۳۸۹) نیز آیاتی پیرامون خداشناسی شهودی و فطری را ذکر کرده‌اند. به‌علاوه، در جلد اول *اخلاق در قرآن* (مصباح، ۱۳۹۱) انواع شناخت حضوری خدا را بیان کرده و به تعدادی از آیات در این باره اشاره می‌کند. اما در هیچ‌یک از آثار یادشده نسبت به نقش ایجابی و سلبی شناخت حضوری انسان در تکامل اختیاری بحثی را به میان نیاورده است. البته ایشان در جلد دوم *اخلاق در قرآن* (مصباح، ۱۳۹۱) درباره ارزش اخلاقی احساسات و انفعالات انسان با استناد به آیات قرآن مطالبی را بیان کرده که تا حدی مرتبط با تبیین نقش سلبی شناخت شهودی در تکامل اختیاری انسان است.

آیت‌الله جوادی آملی در کتاب *تفسیر موضوعی قرآن، ج ۱۳ (معرفت‌شناسی در قرآن)* (جوادی آملی، ۱۳۸۷)، مطالبی را درباره معرفت شهودی مطرح کرده، اما بیشتر از نگاه معرفت‌شناسانه آن را مورد بحث قرار داده تا قرآنی. همچنین از نقش ایجابی و سلبی شناخت حضوری در رسیدن انسان به تکامل اختیاری سخنی نگفته است.

محمدتقی فعالی در کتاب *معرفت‌شناسی در قرآن* (فعالی، ۱۳۹۴) در بحث طریق قلبی، معرفت شهودی را از نظر قرآن بررسی کرده و برای این منظور به آیاتی از قرآن استشهاد کرده است؛ اما از نقش ایجابی و سلبی شناخت حضوری در رسیدن انسان به تکامل اختیاری سخنی نگفته است.

در مقاله ای با عنوان «شهود عرفانی و ارزش معرفت‌شناختی آن» (جوادی و دیگران، ۱۳۸۴) دسته‌ای از آیات پیرامون شناخت شهودی آمده است؛ اما بررسی آنها با نگاه تفسیر موضوعی نیست، و نظری به نقش ایجابی و سلبی شناخت حضوری در تکامل اختیاری انسان در این آیات ندارد.

مقاله دیگری با عنوان «رویکرد قرآن به ابزارها و راه‌های شناخت» (مشائی، ۱۳۸۷) انواع شناخت و محدودیت و خطاپذیری انواع شناخت، از جمله شناخت حضوری را بیان کرده است؛ اما در بحث شناخت شهودی نسبت به نقش ایجابی و سلبی آن در رسیدن انسان به تکامل اختیاری خویش چیزی مشاهده نشد.

تغییرات در اثر نیروهایی که در موجود کمال پذیر به ودیعت نهاده شده و استفاده از شرایط و امکانات خارجی به فعلیت می‌رسد (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۱۷).

در اینجا اختیار به معنای سنجش و برگزیدن انجام کاری از بین کارهای متعدد منظور است. تحقق چنین امری متوقف بر تصور کار، پدید آمدن شوق و تصمیم بر انجام آن می‌باشد.

بنابراین تکامل اختیاری به معنای فعلیت یافتن صفات وجودی جدید در انسان در اثر تغییرات تدریجی حاصل از انجام کارهای اختیاری است.

۲. نقش ایجابی معرفت‌های شهودی در تکامل اختیاری انسان

در این محور به آیاتی می‌پردازیم که به نحوی بیانگر نقش و تأثیر مثبت و ارتقادهنده شناخت‌های شهودی در رسیدن انسان به کمال اختیاری اش هستند. گاهی این معرفت عین کمال آدمی است و گاهی موجب و زمینه‌ساز کمال او.

۲-۱. معرفت‌های حضوری انسان به خویشتن و علت هستی‌بخش خود

دو مصداق بارز شناخت‌های شهودی و حضوری، شناخت انسان، بلکه هر موجود مجرد مخلوقی به خود و علت هستی بخش خویش می‌باشد. شناخت حضوری انسان به خداوند به این معناست که انسان خداوند را با چشم دل و بدون هیچ واسطه و حجابی بشناسد (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۳۵). اما معرفت حضوری انسان به خویش بدین معناست که وابستگی مطلق خود به خداوند را درک کند و بفهمد که هیچ استقلال‌ی ندارد و کاملاً وابسته است (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۶۴). به نظر می‌رسد که در میان انواع شناخت‌های شهودی، شناخت حضوری انسان به خویش و به خداوند متعال، بیشترین تأثیر را در رسیدن انسان به رشد و کمال او دارند؛ اما نظر قرآن در این باره چیست؟

از طرفی درست است که در مقام تحلیل، معرفت شهودی نفس و شناخت حضوری خدا دو چیزند؛ ولی در ساحت واقع معرفت نفس و معرفت خداوند به صورت شهودی جدای از هم نیستند و این گونه نیست که معرفت نفس مقدمه‌ای برای معرفت به خداوند باشد؛ بلکه این دو معرفت با یکدیگر توأمان هستند و اگر کسی حقیقت خود را بشناسد، در

بنابراین آثار یادشده، شناخت شهودی را از برخی جهات، همچون خطاناپذیری، اعتبار، راه دستیابی، شناخت حضوری به خداوند را به صورت محدود از نظر آیات بررسی کرده‌اند؛ اما بحث مستوفایی در این باره ارائه نکرده‌اند و نیز به نقش ایجابی و سلبی شناخت حضوری در رسیدن انسان به تکامل اختیاری خویش نپرداخته‌اند. از این رو، بررسی نقش ایجابی و سلبی شناخت حضوری در تکامل اختیاری انسان از نظر قرآن کریم، ضرورت دارد.

شیوه مطالعه در این پژوهش، کتابخانه‌ای و روش حل مسئله توصیفی، تحلیلی - تفسیری است. مقاله در دو محور سامان یافته است؛ پس از بیان واژگان و مفاهیم اصلی بحث؛ در محور اول نقش ایجابی معرفت شهودی در کمال اختیاری انسان در پرتو آیات قرآن و در محور دوم نقش سلبی آنها بررسی شده است.

۱. مفاهیم

نقش: واژه نقش در معانی متعددی به کار رفته است؛ مانند تصویر، ترسیم، شخصیت یک نمایش یا فیلم، عملکرد و کارکرد، طرح، نوشته، کارها و اخلاقیاتی که یک بازیگر انجام می‌دهد. (ر.ک: معین، ۱۳۷۱؛ دهخدا، ۱۳۷۲، مدخل نقش) این واژه معنای اصطلاحی خاصی ندارد. در تحقیق پیش‌رو، نقش به معنای عملکرد و کارکرد و تأثیر منظور می‌باشد. براین اساس مقصود از نقش ایجابی تأثیر مثبت و مقبول و نزدیک‌کننده و ارتقادهنده است و مراد از نقش سلبی، کارکرد و تأثیر منفی و دورکننده و تنازل‌دهنده است.

معرفت شهودی: منظور ما از معرفت شهودی یا شناخت حضوری یا شناخت قلبی در این پژوهش، معرفتی است که مستقیماً برای انسان حاصل می‌شود و طی آن، واقعیت معلوم بدون هیچ گونه واسطه‌ای درک می‌شود (ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۸۷، ص ۴۳).

تکامل اختیاری: کمال حقیقی هر موجود، عبارت است از صفت یا اوصافی که فعلیت اخیرش اقتضای واجدشدن آنها را دارد (مصباح، ۱۳۸۶، ص ۱۴) و تکامل هم به معنای به کمال رسیدن، رو به کمال رفتن و به تدریج کامل شدن است (ر.ک: معین، ۱۳۷۱، مدخل تکامل).

در اصطلاح هستی‌شناسی و نیز اخلاق و انسان‌شناسی، تکامل و حرکت استکمالی یک شیء به معنای تغییرات تدریجی است که برای آن حاصل می‌شود و بر اثر آن استعدادهایی که شیء برای رسیدن به یک صفت وجودی (کمال) دارد، به فعلیت می‌رسد. این

شناخت حضوری انسان به خداوند، شدت و ضعف می پذیرد و هر قدر شناخت حضوری انسان به خداوند بیشتر شود، درک بیشتری از تعلق و عین ربط بودن و فقر خویش به خداوند خواهد داشت؛ ولی این بدین معنا نیست که درک حضوری و شهودی خداوند، خودش کمال نیست و زمینه را برای رسیدن انسان به کمال حقیقی خویش فراهم می کند. آیات قرآن، هم نقش ایجابی شناخت حضوری انسان به خود و هم نقش ایجابی شناخت حضوری او نسبت به خداوند را در رسیدن انسان به تکامل اختیاری خویش بیان می کنند که در دو دسته آنها را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱-۲. آیات دال بر اوصاف ویژه بندگان

در دسته ای از آیات خداوند متعال از اولیاء و بندگان ویژه اش با اوصافی یاد کرده که لازمه برخورداری از آن اوصاف، دستیابی آنها به شناخت حضوری و رسیدن به کمال حقیقی و قرب الهی است. سپس نعمت های بهشتی را به عنوان پاداش آنها برشمرده که این هم حاکی از نقش ایجابی شناخت حضوری در رسیدن آنها به سعادت اخروی است. با استناد به این دسته از آیات می توان نقش ایجابی شناخت حضوری در رسیدن انسان به تکامل اختیاری اش را به اثبات رساند. ما این آیات را بر حسب وصفی که در هر یک مورد تأکید قرار گرفته و دلالت آن بر مدعا بررسی می کنیم.

- وصف ابرار

خداوند در آیات متعددی از قرآن از ابرار یاد کرده و پاداش در زمره ابرار بودن را از نعمت های بهشتی دانسته است؛ مانند این آیات: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ، تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ، يَسْقُونَ مِنْ رَحِيْقٍ مَخْتُومٍ، خِتَامُهُ مِسْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (مطففین: ۲۲-۲۶).

ابرار جمع باز و برّ، به معنای نیکوکاران است (بستانی، ۱۳۷۵، ص ۱۸۰)، در مقابل فجار جمع فاجر (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۰۸) به معنای فاسق (حسین یوسف، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۹۹) و کسی که از گناه و معصیت پیروی می کند (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۴۱۳).

علامه طباطبائی می نویسد: ابرار کسانی هستند که وقتی کار خیری انجام می دهند تنها به این نیت انجام می دهند که آن کار، خیر و نیک است نه اینکه با انجام آن بخواهند به سود و نفعی برسند. از آنجا که به

حقیقت خداوند را نیز شناخته است (ر.ک: مصباح، ۱۳۹۰ب، ص ۱۱۶). به عبارت دیگر، اگر انسان حقیقت خود را که تعلق و ربط به مبدأ آفرینش است را درک کند، هرگز ممکن نیست که به درک طرف دیگر این ربط یعنی پروردگارش که وجود مستقلی دارد، نائل نشود؛ زیرا انسان موجودی نیست که مستقل باشد و به کسی غیر از خدای متعال وابسته باشد. بنابراین انسان با شناخت صحیح از خود، حتماً به شناخت پروردگارش هم نائل خواهد شد. ربط و فقر برای انسان، عین ذات اوست؛ همان طور که غنا و استقلال عین ذات خداوند است. بنابراین اگر کسی خود را بشناسد چون ذاتش به خداوند وابسته است، یقیناً خداوند را هم با روح خود می بیند (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۸۸).

از سوی دیگر، براساس مبانی صحیح انسان شناختی، تکامل حقیقی انسان در قرب به خداوند است (مصباح، ۱۳۹۰ب، ص ۵۵)، و تکامل حقیقی انسان زمانی حاصل می شود که عین ربط بودن و تعلق خویش به خداوند را ببیند و برای هیچ موجودی در ذات و صفات، استقلالی قائل نشود و هیچ پیشامدی او را از چنین درکی باز ندارد (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۲۵۹-۲۵۸). بالاترین مرحله تکامل و قرب انسان این است که بفهمد خودش به تنهایی چیزی ندارد، اما با خدا همه چیز دارد. در این مرحله دیگر انسان برای خود اراده ای در نظر نمی گیرد و فقط به اراده و خواست خداوند توجه می کند و همان را اراده می کند و برمی گزیند (مصباح، ۱۳۹۰ب، ص ۷۳-۷۴).

تعلق محض وجودی انسان به خداوند در برخی از آیات قرآن به صراحت ذکر شده است: «وَوَحْنٌ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶) و با وجود اینکه همه انسان ها عین ربط و تعلق به خداوند هستند، اما به خاطر حجابی که بر روی دل ها قرار دارد از درک ارتباط وجودی و شهود آن محروم هستند (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۲۷۲). اما تنها راهی که انسان را به کمال و در واقع به مقام قرب خداوند می رساند، بندگی خداوند است (مصباح، ۱۳۸۳، ص ۲۹۳).

بنابراین می توان گفت که بین درک حضوری انسان از خدا و تکامل اختیاری او، نوعی عینیت برقرار می گردد؛ یعنی کمال حقیقی انسان همان درک حضوری او از خداوند است و کسی که به خداوند معرفت شهودی و قلبی پیدا کند به کمال حقیقی خویش دست یافته است و این گونه نیست که شناخت حضوری به خدا صرفاً زمینه ساز و مقدمه برای رسیدن انسان به کمال حقیقی اش باشد. البته با توجه به اینکه کمال انسان امری ذومراتب و تشکیکی است، می توان گفت

مَرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي» (فجر: ۲۹-۲۷). منظور از نفس مطمئنه، با توجه به سیاق و آیات قبل، نفسی است که به پروردگارش میل دارد و در کنار او آرامش می‌یابد و هر چه را که مورد رضایت و پسند پروردگارش باشد، می‌پسندد و خود را بنده‌ای می‌داند که مالک هیچ سود و زیان و خیر و شری برای خود نیست و دنیا را به دید یک زندگی مجازی می‌نگرد و هر اتفاقی که در آن رخ می‌دهد، مانند فقر و بی‌نیازی، نفع و ضرر، آزمایشی از سوی خداوند می‌داند و بر این اساس فراوانی نعمت‌ها او را به طغیان و سرکشی در برابر خداوند و انمی‌دارد و فقر و تنگدستی او را به سوی کفر و ناسپاسی سوق نمی‌دهد. اینان کسانی‌اند که از خداوند راضی و خرسندند؛ یعنی به هر قضا و قدری که خداوند برای آنها مقدر کرده باشد، چه در امور تکوینی و چه در امور تشریحی، رضایت دارند؛ چراکه لازمه آرامش یافتن در کنار پروردگار، رضایت به هر آن چیزی است که برای بندگان مقدر کرده باشد. بنابراین این افراد هیچ گاه از چیزی که موجب خشم و ناراحتی می‌شود، غضبناک و ناراحت نمی‌شوند و دچار معصیت نمی‌شوند تا دلشان منحرف گردد. در مقابل، خداوند نیز از این افراد رضایت دارد؛ زیرا آنچه که موجب ناراحتی و خشم پروردگار می‌شود، خارج شدن بندگان از عبودیت خداوند است؛ هنگامی که بنده‌ای همواره در مسیر بندگی باشد، خداوند نیز از او راضی است. بر همین اساس است که خداوند در این آیات، بعد از رضایت بندگان از او، رضایت خودش از بندگان را اعلام می‌کند و می‌فرماید که در بهشت داخل شوند و در زمره بندگان خدا قرار گیرند: «رَاضِيَّةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي». داخل شدن در زمره بندگان از این جهت است که صاحب نفس مطمئنه زمانی که در کنار پروردگارش آرامش می‌گیرد، خود را از هر گونه استقلال طلبی جدا کرده است و به هر امر حقی که از جانب پروردگارش می‌رسد راضی است؛ پس خود و رفتار و اوصافش را ملک محض خداوند می‌داند و چیزی را اراده می‌کند که خداوند برایش مقدر کرده و به او امر و نهی کرده است و اینجاست که عبودیت کامل و حقیقی بنده، ظهور و بروز پیدا می‌کند و خداوند با عبارت «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي»، عبودیت آنان را مورد تأیید قرار می‌دهد (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۲۰، ص ۲۸۵-۲۸۶).

رسیدن انسان به مقامی که خودش را در برابر خداوند مملوک محض بیندارد و به هر آنچه که خداوند مقدر فرموده رضایت قلبی

عملی خیر گفته می‌شود که از روی ایمان به خدا و رسول و قیامت انجام شود، فهمیده می‌شود که ابرار کسانی‌اند که به خدا و رسول او و روز قیامت ایمان دارند و ایمان آنها از روی بصیرت و رشد است؛ یعنی خود را عبد خداوند می‌بینند و خود را مالک هیچ نفع و ضرری نمی‌دانند. اراده خدا را بر اراده خود مقدم می‌کنند و تنها به انجام کاری اقدام می‌کنند که مورد رضایت خداوند باشد و در عبودیت و بندگی خداوند اخلاص می‌ورزند (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۲۰، ص ۱۲۴-۱۲۵).

از بیان علامه تلویحاً به دست می‌آید که ابرار کسانی هستند که به خداوند شناخت حضوری دارند؛ زیرا اعتقاد به مملوک بودن خویش و مالک بودن خداوند نسبت به نفع و ضررهایی که به انسان می‌رسد و نیز خداوند را خالق و مدبر کارها دانستن و در مقام عمل، فانی کردن اراده خود در اراده خداوند و منطبق کردن تمامی اعمال بر رضایت و خواست خداوند، اموری هستند که حکایت از معرفت حضوری ابرار به خداوند و مملوک و فقیر پنداشتن خود در برابر او می‌کند؛ زیرا انسان تا زمانی که به خداوند معرفت حضوری نداشته باشد، در مقام عقیده و اندیشه، درکی از عین ربط بودن و مملوک بودن خود نسبت به خدا ندارد و در مقام عمل نمی‌تواند اراده خود را در اراده خدا فانی کند و تمامی اعمالش را فقط برای او انجام دهد. البته انتساب قاطعانه معرفت حضوری به ابرار بر حسب آیه، قدری مشکل است؛ ولی اجمالاً می‌توان براساس تحلیل یادشده، ابرار را دارای این ویژگی شمرد.

بنابراین می‌توان گفت به احتمال قوی ابرار با توجه به اوصافی که برای آنها بیان شد کسانی هستند که به خداوند معرفت حضوری و شهودی دارند؛ زیرا هم در مقام اندیشه و اعتقاد خود را مملوک و تعلق محض به خدا می‌بینند و هم در مقام رفتار، تمامی کارهایشان را خالصانه انجام می‌دهند. نعمت‌های بهشتی‌ای که برای ابرار در سوره «مطففین» ذکر شده، بیانگر این حقیقت است که شناخت حضوری ابرار به خداوند موجب دستیابی به آن نعمت‌ها می‌شود. بنابراین این آیات به نحوی دلالت بر نقش ایجابی شناخت حضوری خود و خداوند متعال در کمال و سعادت اخروی انسان دارد.

- وصف نفس مطمئنه

در سوره «فجر» خداوند از کسانی یاد می‌کند که از نفس مطمئنه برخوردارند: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً

یعنی معرفت حضوری خداوند دست یافته‌اند؛ زیرا در غیر این صورت نمی‌توان تمامی اراده‌ها و رفتارهای خود را با خواست و اراده خداوند منطبق کرد و چنین امری زمانی حاصل می‌شود که انسان خود را مملوک محض و عین تعلق به خداوند بداند. چنین معرفتی خودش کمال نهایی است که در دنیا برای بندگان خدا حاصل شده است؛ نه اینکه مقدمه و زمینه‌ساز کمال نهایی آنان باشد. وصف مخلصین برای این دسته از بندگان که به معنای خالص شدن آنها توسط خداوند است نیز حاکی از آن است که این بندگان به کمال نهایی خود دست یافته‌اند؛ زیرا خالص و برگزیده شدن توسط خداوند، مقام ویژه‌ای است که شامل بندگان خاص خدا می‌شود. پس باید این بندگان به بالاترین مقام بندگی که معرفت حضوری به خداوند است، رسیده باشند تا خداوند آنها را برای خودش خالص و برگزیده باشد.

۱-۲. آیات دال بر اعطای معرفت شهودی به انبیاء و بندگان خاص

دسته دوم از آیاتی که می‌توان نقش ایجابی معرفت شهودی را در تکامل اختیاری انسان از آنها استفاده کرد، آیاتی است که بیان می‌دارند خداوند به برخی از انبیاء و بندگان خاصش، شناخت قلبی به خود را عنایت کرده و آنها در پرتو این شناخت به کمالاتی دست یافته‌اند. بنابراین شناخت حضوری در این دسته از آیات علاوه بر اینکه خودش عین کمال و قرب است، زمینه را برای دریافت کمالات بالاتر نیز فراهم می‌کند. اینک برخی از این آیات را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

– ارأئه ملکوت به حضرت ابراهیم

در آیه ۷۵ سوره «انعام» خداوند می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ». مراد از ملکوت، باطن و حقیقت اشیا می‌باشد، نه ظاهر محسوس آن (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۸، ص ۲۴۰). بنابراین منظور آیه این است که خداوند متعال، ارتباط و استناد داشتن تمامی اشیا به خودش را از طریق مشاهده حضرت ابراهیم علیه السلام به آن اشیا، به ایشان نشان داد. از آنجاکه هیچ موجودی در این استناد و ارتباط با خداوند شریک نیست و فقط خداوند است که همه موجودات به او مرتبطند، به دست می‌آید که هیچ موجودی نمی‌تواند تربیت موجود دیگری را به عهده بگیرد و به

داشته باشد و همواره در مسیر بندگی باشد، زمانی محقق می‌شود که انسان به خداوند معرفت حضوری داشته باشد و تعلق و بندگی خود را درک کرده باشد؛ زیرا در غیر این صورت نمی‌توان همواره خود را مملوک محض خداوند و راضی به تمامی مقدرات او دانست. بنابراین صاحبان نفس مطمئنه که خود را مملوک و عین ربط به خداوند می‌دانند، از معرفت قلبی و حضوری به خداوند بهره‌مند هستند که این، عین کمال نهایی آنان است؛ نه اینکه چنین معرفتی، مقدمه و زمینه را برای کمال نهایی آنان فراهم کند. بنابراین صاحبان نفس مطمئنه در دنیا به کمال نهایی خویش رسیده‌اند. وعده بهشت و داخل شدن در زمره بندگان خدا به صاحبان نفس مطمئنه، بیانگر این است که چنین کسانی به سعادت و کمال اخروی نیز دست یافته‌اند؛ زیرا داخل شدن در بهشت به معنای رستگاری و دستیابی به سعادت اخروی است. بنابراین از این آیات استفاده می‌شود که شناخت حضوری به خود و خداوند متعال نقش ایجابی روشنی در رسیدن انسان به سعادت اخروی دارد.

– وصف عباد الله المخلصین

در برخی از آیات، خداوند از عده‌ای به‌عنوان بندگان مخلص خود یاد کرده است: «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ. أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ» (صافات: ۴۰-۴۱). عباد جمع عبد است و عبد کسی است که هیچ‌گونه مالکیتی بر اراده و کارهای خود ندارد (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۸). بنابراین عبد کسی است که فقط آنچه را که خداوند اراده کرده است، اراده می‌کند و تنها برای او کارهایش را انجام می‌دهد. سپس خداوند بدون اینکه کسی با او شریک باشد، چنین کسانی را برای خود خالص می‌کند. در این صورت دیگر به زینت‌های دنیا و حتی نعمت‌های بهشتی دل نمی‌بندند و تنها خداوند در دل‌های ایشان وجود دارد.

خداوند در این آیات و آیات بعدی برای مخلصین نعمت‌های بهشتی متعددی بیان می‌کند. در آیه ۴۱ برای مخلصین در بهشت رزقی در نظر گرفته که با هیچ رزقی مشابهت ندارد و عبارت «لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ» کنایه از رزق ممتاز و ویژه مخلصین نسبت به رزق سایر بهشتیان است (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۷، ص ۱۳۶).

بندگان خدا که در اراده و رفتار فقط آنچه را که خداوند می‌خواهد، اختیار می‌کنند، کسانی هستند که به کمال حقیقی خویش

دارد: «وَ جَعَلُوا بَیْهَا وَ اسْتَقْبَلَتْهَا اَنْفُسُهُمْ» (نمل: ۱۴)؛ بلکه از سنخ معرفت شهودی و یقین مکشوف بود که با وجود آن، نفس انسان مطیع پروردگار می‌شود و هیچ‌گاه میل به معصیت پیدا نمی‌کند و خداوند چنین علمی را به بندگان مخلص و برگزیده اش عنایت می‌کند (طباطبائی، ۱۳۰۴ق، ج ۱۱، ص ۱۲۸-۱۲۹).

به اعتقاد برخی مفسران اضافه برهان به رب در این آیه بیانگر این است که برهان به اسمی از اسمای الهی اشاره دارد؛ یعنی آن حضرت خداوند را به اسم باهر و ظاهرش مشاهده (قلبی) کرد و جلوه‌ای از جلوات خدای باهر را دید به گونه‌ای که نه تنها گناه، بلکه قصد آن را هم نکرد (جوادی آملی، ۱۳۹۸، ج ۴۰، ص ۳۲۷-۳۲۸).

بنابراین معرفت حضوری به اسمای حسنای الهی، نقش مهمی در رسیدن به سعادت و کمال انسان دارد؛ زیرا چنین معرفتی نه تنها سبب می‌شود که انسان اهمتامی به گناه نداشته باشد، بلکه بالاتر موجب می‌شود که قصد گناه هم به ذهنش خطور نکند. پس این آیه هم نقش ایجابی شناخت حضوری به اسمای الهی در دستیابی به کمال را روشن می‌کند.

- اعطای اطمینان قلب به اصحاب کهف

اصحاب کهف جوانمردانی بودند که پس از اینکه به فاسد بودن آیین بت پرستی پی بردند، تصمیم گرفتند قیام برپا کنند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۳۶۱).

قرآن درباره آنان می‌فرماید: «وَ رَبَطْنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ اِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ اِلٰهًا لَقَدْ قُلْنَا اِذَا سَطَطًا» (کهف: ۱۴). «رَبَطْنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ» در آیه کنایه از برداشته شدن اضطراب و نگرانی از دل اصحاب کهف است (طباطبائی، ۱۳۰۴ق، ج ۱۳، ص ۲۵۰). اصحاب کهف پس از اینکه خداوند هرگونه اضطراب و پریشانی را از آنان دور ساخت، جملاتی به زبان آوردند که از تأیید و یاری خداوند به آنها حکایت می‌کند. سخنانی که معمولاً تنها از انبیاء صادر می‌شود (مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۳۷۰). «فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ»، ربوبیت تمامی موجودات را به کسی که هیچ شریکی ندارد، نسبت دادند و آن را برای خداوند ثابت کردند. سپس با گفتن «لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ اِلٰهًا» بر ربوبیت خداوند تأکید کردند. این تأکید، الوهیت خدایانی که بت پرستان، آنها را برتر از رب‌النوع‌ها می‌دانستند، نفی می‌کند (طباطبائی، ۱۳۰۴ق، ج ۱۳، ص ۲۵۱).

تدبیر و اداره این جهان عهده‌دار شود؛ زیرا فقط خداوند است که همه موجودات به او ارتباط و استناد دارند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۰۴ق، ج ۷، ص ۱۷۲). نشان دادن ملکوت و باطن اشیا به حضرت ابراهیم^ع به گونه‌ای بود که وقتی آن حضرت اشیا و پدیده‌ها را مشاهده می‌کرد، ابتدا انتساب و ارتباط آن اشیا و تدبیر و تکوین آنها توسط خداوند را می‌دید و سپس به خود آن شیء و آثار آن توجه می‌کرد (همان، ص ۱۶۱) دیدن ملکوت و باطن اشیا، یک دیدن حسی نیست؛ بلکه یک نوع آگاهی و شعوری است که برای انسان از اشیا حاصل می‌شود؛ بدون اینکه حواس و تفکر خویش را به کار گیرد. با چنین شناختی انسان می‌تواند پروردگارش را بدون اینکه واسطه و حجابی در کار باشد، بیابد و او را درک کند (همان، ج ۸، ص ۲۴۰).

دیدن حقیقت و باطن اشیا که همان درک تعلق و عین ربط بودن آنها به خداوند و تدبیر و تکوین آنها از سوی پروردگار است، شناخت قلبی و حضوری محسوب می‌شود که چنین شناختی زمینه‌ساز و مقدمه برای یقین به اسماء و صفات الهی است که این سطح از معرفت، نشانه رسیدن به جایگاه بسیار بلند و رفیعی از کمال انسان است. بنابراین می‌توان گفت این‌گونه معرفت‌های حضوری نقش روشن ایجابی در رسیدن انسان به تکامل اختیاری خویش ایفا می‌کند.

- مشاهده برهان الهی توسط حضرت یوسف

خداوند در ماجرای که بین حضرت یوسف^ع و زلیخا پیش آمد، می‌فرماید: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَاى بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرَفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَ الْفَحْشَاۗءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ» (یوسف: ۲۴).

براساس آیه، آنچه که موجب شد حضرت یوسف^ع به درخواست ناروای زلیخا پاسخ منفی بدهد و از گناه مصون بماند، مشاهده برهان پروردگار بود. برهان، به معنای سلطان است و به اسبابی که موجب به وجود آمدن یقین می‌شود، اطلاق می‌گردد. در این آیه منظور از برهان، یکی از اسباب یقین‌آوری است که با وجود آن، هیچ ضلالت و جهالتی در انسان راه پیدا نخواهد کرد. برهانی که حضرت یوسف مشاهده کرد از سنخ شناخت و بینش بود. اما نه شناخت‌های متعارفی همچون علم به خوبی یا بدی رفتارها و مصالح و مفاسدی که رفتارهای انسان به دنبال دارد؛ زیرا گاهی اوقات با وجود چنین شناخت‌هایی، معصیت و گمراهی نیز اتفاق می‌افتد. برخی از آیات بر تحقق گمراهی با وجود علم به زشتی و بدی برخی رفتارها دلالت

باشد؛ زیرا هیچ‌گونه خطا و اشتباهی در آن راه ندارد و مسیر هدایت و کمال را از ضلالت و گمراهی برای انسان تضمین می‌کند. بنابراین با اعطای چنین بینشی از سوی خداوند متعال به انسان مؤمن او در مسیر هدایت و رستگاری و تکامل قرار می‌گیرد.

- تمنای رؤیت خدا از سوی حضرت موسی

زمانی که حضرت موسی علیه السلام به میقات رفت و کلام خداوند را بدون هیچ واسطه‌ای شنید؛ از چنان لذت معنوی برخوردار گشت که مشتاق شد جمال خداوند را بدون هیچ واسطه‌ای ببیند. به همین خاطر آن حضرت از خداوند درخواست کرد: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» (اعراف: ۱۴۳).

دلیل اینکه رؤیت موردنظر حضرت موسی علیه السلام رؤیت شهودی و قلبی بوده این است؛ که اولاً تنها راه حقیقی برای شناخت خداوند، علم حضوری است و حاصل برهان‌های حصولی خداشناسی، شناخت خداوند به صورت کلی عقلی، با واسطه و از دور است. ثانیاً شأن علمی و معنوی حضرت موسی به اندازه‌ای والا و عظیم است که به او اجازه می‌دهد درخواست رؤیت حسی کرده و چیزی جز شهود باطنی و لقای خداوند را از او درخواست کند. ثالثاً پاسخ خداوند به درخواست آن حضرت این نبود که به صورت حسی نمی‌توانی مرا درک کرده و یا با علم حصولی مرا بشناسی؛ بلکه فرمود هنوز شرایط لازم برای رؤیت شهودی من در تو فراهم نشده و در نتیجه توان دیدن من را نداری؛ لن ترانی. رابعاً خداوند برای اینکه به حضرت موسی علیه السلام به صورت عملی نشان دهد که توانایی رؤیت شهودی او را ندارد به او دستور داد تا به کوهی که در مقابلش است، نگاه کند: «وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ» (اعراف: ۱۴۳) تا اگر کوه که مرحله‌ای از ادراک را برخوردار است و همانند دیگر موجودات به تسبیح و حمد و اطاعت از خداوند مشغول است، توانست در برابر تجلی خداوند تاب بیاورد؛ آن حضرت هم خواهد توانست خدا را مشاهده کند: «فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي» (اعراف: ۱۴۳) تجلی خداوند بر کوه، نشان داد که اگر بر آن حضرت هم تجلی می‌کرد، از هم فرو می‌پاشید و اثری از او باقی نمی‌ماند. فروپاشیده شدن کوه برای آن بود که آن حضرت متوجه شود که آیا توان رؤیت شهودی خداوند را دارد یا خیر (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۸، ج ۳۰، ص ۲۲۲-۲۲۶).

بنابراین در اینجا هم می‌توان گفت درخواست رؤیت شهودی و قلبی خداوند توسط حضرت موسی علیه السلام که از طریق علم حضوری حاصل

براساس آیه، خداوند متعال قلب اصحاب کهف را اطمینان و آرامش بخشید. لازمه چنین آرامش و اطمینان قلبی‌ای، این است که خداوند آنچنان قلب‌های آنان را از معرفت خود سیراب کرد که با وجود اینکه در اقلیت بودند، بتوانند ربوبیت هر موجودی غیر از خداوند را ابطال کنند و آن را فقط برای خداوند اثبات کنند. چنین معرفتی به خداوند از سنخ معرفت شهودی و حضوری است؛ زیرا براساس آیه خداوند ایجاد چنین آرامشی را مستقیماً به خودش نسبت می‌دهد که لازمه‌اش این است خداوند خودش و بدون هیچ واسطه‌ای معرفت خودش را به اصحاب کهف عنایت فرمود که نتیجه‌اش اطمینان قلبی شد که از هیچ تهدید و ظلمی هراس به خود راه ندادند و آشکارا عقیده خویش را یعنی وحدانیت ربوبیت خداوند را ابراز کردند. این آرامش درونی برخاسته از معرفت حضوری به خداوند بود که سبب ثبات ایمان و پایداری اصحاب کهف بر عقیده خویش و ایستادگی در برابر طاغوت و ظلم زمانه‌شان شد؛ ایستادگی و ثبات ایمانی که وعده بهشت را به دنبال دارد: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت: ۳۰).

پس شناخت حضوری در ایجاد اطمینان قلبی و آرامش درونی انسان نقش دارد و این خود نقش بسزایی در رسیدن انسان به تکامل اختیاری خویش دارد.

- بهره‌مند ساختن مؤمنان از نور الهی

خداوند متعال در آیه ۲۸ سوره «حدید»، یکی از ثمرات و نتایج رعایت تقوا و ایمان به رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بهره‌مندی از نور الهی معرفی می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

براساس این آیه، یکی از افاضات و عنایات خداوند به مؤمنان این است که از نور الهی برخوردار می‌شوند که به وسیله آن، راه را می‌بینند و خیر و شر را درک می‌کنند (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۹۰).

انسان مؤمن با بهره‌مندی از این نور می‌تواند خیر و شر را به خوبی درک کند و راه مستقیم را از مسیر ضلالت و گمراهی به درستی تشخیص دهد. درک خیر و شر و تشخیص مسیر هدایت از ضلالت، نیازمند شناخت و بینش عمیقی است که از سوی خداوند به انسان‌های مؤمن و با تقوا اعطا شده و این بینش عمیق باید حضوری

می‌شود، برای دستیابی به مراحل بالاتری از کمال بوده و به نحوی این آیه نیز بر نقش ایجابی معرفت شهودی در تکامل انسان دلالت دارد.

۳. نقش سلبی شناخت شهودی در تکامل اختیاری انسان

یک پرسش دیگر در رابطه با نقش معرفت‌های شهودی در سرنوشت انسان این است که آیا از نظر قرآن کریم شناخت‌های شهودی می‌توانند باعث دوری انسان از مسیر سعادت و کمال شوند یا خیر؟

همان‌طور که در محور دوم مقاله اشاره کردیم، بالاترین مرحله تقرب و نزدیکی انسان به خداوند این است که به جایی برسد که بین خود و خدا مانع و حجابی نبیند و بفهمد که خودش به‌تنهایی چیزی ندارد؛ اما با خدا همه چیز دارد و هیچ اراده‌ای برای خود در نظر نگیرد و تنها به اراده و خواست خداوند توجه کند و همان را برگزیند.

حال با توجه به این نکته می‌خواهیم بدانیم آیا ممکن است برخی از شناخت‌های شهودی موجب انحطاط انسان شده و او را به سوی خودپرستی سوق دهند؛ و به عبارت دیگر، نقش سلبی در تکامل اختیاری او داشته باشند؟

با توجه به بررسی‌هایی که روی آیات داشتیم به نظر می‌رسد از پاره‌ای آیات استفاده می‌شود که برخی معرفت‌های شهودی نقش سلبی و مانع بودن در تکامل اختیاری انسان دارند که در ادامه، آنها را اجمالاً بررسی می‌کنیم:

۳-۱. درک شهودی القائات شیطانی

مشاهدات و مکاشفات که برای انسان در حالت خلسه رخ می‌دهد، بر دو دسته‌اند: مکاشفات رحمانی و مکاشفات شیطانی. منظور از مکاشفات شیطانی، مشاهدات و الهاماتی است که از ناحیه شیطان به انسان القا می‌شود (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۳۰۱). پس آگاهی ما از القائات و مشاهدات شیطانی، به درک درونی و علم حضوری است؛ زیرا این آگاهی بدون هیچ‌گونه واسطه و یا تعلیم و تعلمی برای انسان حاصل می‌شود و انسان آنها را در درون خود شهود می‌کند. این القائات اگرچه به علم حضوری درک می‌شوند؛ اما از این جهت که از سوی شیطان است، وقتی صورت حصولی پیدا می‌کنند، غیرمطابق با واقع و دور از حقیقت و دروغین هستند و می‌توانند زمینه‌ساز یا موجب انحراف انسان و سقوط شوند.

قرآن کریم از القائات شیطانی با کلماتی همچون قول، وسوسه،

وحی، امر تعبیر کرده است (جوادی آملی، ۱۳۹۸، ج ۱۴، ص ۲۱۹). از این رو، برخی از آیات مربوط به القائات شیطانی به انسان را ذکر می‌کنیم و مانع بودن و نقش سلبی آنها را در دستیابی انسان به تکامل اختیاری‌اش را بررسی می‌کنیم.

یکی از راه‌های فریب شیطان ایجاد انحراف در اندیشه انسان است. اغوا و فریب شیطان در زمینه فکر و اندیشه باعث می‌شود که دانشمندان دچار مغالطه و گمراهی شوند. خداوند متعال در آیه ۱۲۱ سوره «انعام» می‌فرماید: «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ».

مشرکان شبهه‌ای را در بین مسلمانان مطرح کرده بودند مبنی بر اینکه مسلمانان گوشت حیوانی را که آن را ذبح کرده‌اند، می‌خورند؛ اما گوشت حیوانی را که خداوند آن را کشته است، نمی‌خورند و منظورشان از این گوشت، مردار بوده است. خداوند متعال می‌فرماید این حرف مشرکان، گفتار باطلی است که شیطان به آنها القا کرده است.

آنچه باعث شد مشرکان دچار این مغالطه و شبهه که بین خوردن گوشت مردار و گوشت تذکیه شده تفاوتی نیست، شوند و همان‌طور که می‌توان از گوشت تذکیه شده استفاده کرد، می‌توان از گوشت مردار نیز استفاده کرد؛ القا و وحی شیطانی بود. این القاء شیطانی زمینه را برای انکار حکم خداوند متعال توسط مشرکان فراهم کرد. انکار حکم خداوند و عدم پذیرش آن، زمینه را برای دور شدن انسان از مسیر سعادت و کمال و ورود در وادی شرک و کفر فراهم می‌کند. خداوند متعال در ادامه آیه مسلمانان را تهدید می‌کند که اگر از مشرکان در خوردن گوشت مردار تبعیت کنند، از دایره ایمان خارج می‌شوند و مشرک به حساب می‌آیند (طباطبائی، ۱۴۳۰ ق، ج ۷، ص ۳۳۳-۳۳۴).

شاید بتوان گفت پیروی از القائات شیطان انسان را به وادی کفر و انکار حکم خداوند سوق می‌دهد. شاهد بر این مطلب، تهدید خداوند است که می‌فرماید اگر مسلمانان گفتار مشرکان را که معتقد به جواز خوردن گوشت میت‌ه بودند، بپذیرند مشرک به حساب می‌آیند. مشرکان هم بر اثر القائاتی که شیطان در درون آنها نفوذ می‌داد و آنها آن حالت را در درون خود می‌یافتند؛ به جواز خوردن گوشت مردار معتقد شدند. بنابراین می‌توان گفت که القائات شیطانی به

براین اساس از مفهوم آیه چنین استفاده می شود کسانی که تقوای الهی را رعایت نمی کنند، چون به یاد خداوند متعال نمی افتند، شیطان در اطراف قلب آنها طواف می کند تا روزنه ای برای القاء وسوسه هایش پیدا کند؛ در نتیجه وسوسه شیطان در افکار و اندیشه های آنها مؤثر واقع خواهد شد. انسانی که وسوسه شیطان در او نفوذ کرده، چون آنها را به صورت حضوری در درون خود می یابد، به سمت ارتکاب انواع گناهان و جنایات می رود و خود را از مسیر کمال و سعادت دور می کند.

۳-۲. احساس درونی استقلال و استغناء از خدا

یکی از مصادیق علم حضوری، علم حضوری انسان از احوالات درونی خودش است. گاهی برخی انسان ها که برای خود استقلال قائل می شوند و خود را موجودی بی نیاز می انگارند، اگرچه چنین معرفتی از خود، شناخت عقلی به حساب می آید؛ اما با توجه به اینکه انسان به احوالات درونی اش علم حضوری دارد و سپس یافته های درونی او تبدیل به علم حصولی و شناخت عقلی می شود، می توان دریافت که کسی که از نظر عقلی خود را مستقل و بی نیاز از خداوند متعال می پندارد، در مرحله قبل، درکی حضوری از مستقل بودن خویش، داشته و سپس به کمک قوه خیال، این ادراک حضوری به علم حصولی و شناخت عقلی تبدیل می گردد و سرانجام اینچنین می پندارد که مستقل است و به خداوند نیازی ندارد. چنین درک حضوری ای که یک انسان متکبر از خود دارد و خود را در برابر خالق و پروردگار خویش مستقل می پندارد، عین سقوط و ذلت و دوری او از کمال انسانی است؛ زیرا همان طور که علم حضوری انسان به فقر و تعلق خویش، عین کمال و سعادت اوست؛ احساس درونی او به حالت استقلال خویش نیز که تکبر را در پی دارد، عین سقوط و دوری از کمال است.

قرآن کریم در موارد متعددی به معرفی کسانی می پردازد که خود را مستقل و بی نیاز از خدا می پنداشتند و این پندار آنها ناشی از احساس درونی بی نیازی از خدا بوده است. فرعون و نمرود نمونه هایی است که قرآن به آن اشاره می کند.

توضیح اینکه بینش توحیدی درباره قدرت انسان این است که انسان به این نکته توجه داشته باشد که قدرتی که از آن بهره مند است از خودش نیست؛ بلکه مالک اصلی آن خداوند است و او این قدرت را

صورت شهودی درک می شود؛ ولی زمینه را برای کفر و دوری انسان از مسیر کمال و سعادت ابدی فراهم کرده و نسبت به تکامل اختیاری او نقش سلبی دارد.

یکی دیگر از القائات شیطان، این است که کارهای زشت و ناشایست را در درون انسان زیبا جلوه می دهد و انسان به اشتباه فکر می کند که انجام آن عمل، زیباست: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» (فاطر: ۸).

زینت دادن رفتارهای زشت انسان توسط شیطان به جایی می رسد که انسان بر غیر او سجده می کند و از این طریق از راه خداوند متعال و عبادت او بازمی ماند (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۵، ص ۳۵۶): «وَجَدْتُهُمْ وَ قَوْمَهُمْ يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ» (نمل: ۲۴).

تزین اعمال بدین گونه است که شیطان به قلب انسان القا می کند که انجام این عمل، شایسته و لذت بخش است و قوای باطنی و عواطف مربوط به انجام عمل را آنچنان تحریک می کند که برای عقل راهی برای تفکر در پیامد آن باقی نمی ماند (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۹، ص ۹۷). زیبا جلوه کردن کارهای ناشایست چیزی است که انسان با علم حضوری آن را در درون خود می یابد. این علم حضوری اگرچه به خودی خود به عنوان درک معلوم خطا پذیر نیست؛ اما از این جهت که منجر به یک تصدیق جانبی دیگری می شود، و آدمی فکر می کند آن کار مفید و به صلاح اوست؛ درحالی که در حقیقت این گونه نیست؛ و این امر موجب خواهد شد که انسان به راحتی کارهای زشت و ناشایست را مرتکب شود. بنابراین القائات شیطانی از این جهت که انسان آن را با علم حضوری درک می کند و باعث ایجاد یک خطای معرفتی دیگر می شود، در دوری آدمی از مسیر سعادت و کمال، نقش سلبی دارد و مانع از رسیدن او به تکامل اختیاری اش می گردد.

در آیه ای دیگر خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (اعراف: ۲۰۱). یکی از کارهایی که شیطان برای گمراه کردن انسان انجام می دهد آن است که در اطراف حرم قلب انسان طواف می کند تا وسوسه اش را در دل انسان القا کند. در این هنگام انسان های باتقوا به یاد خداوند متعال افتاده و به یاد می آورند که او رب و مالک آنهاست؛ و خداوند متعال نیز کید و وسوسه شیطان را از آنها دفع می کند (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۸، ص ۳۸۱).

بنابراین با توجه به آیاتی که درباره قدرت طلبی فرعون و نمرود ذکر شد، می‌توانیم بگوییم که لازمه ادعای ربوبیت فرعون و یا ادعای نمرود که می‌پنداشت زندگی و مرگ مردم به دست اوست؛ این خواهد بود که آنها قبلاً در درون خویش، به قدرت طلبی و برتری جویی خویش علم حضوری داشتند و در این هنگام بی‌نیازی خود به خداوند را در درون خویش می‌یافتند. چنین ادراک حضوری از استقلال خویش، عین دوری از کمال و قرب الهی است. خصوصاً با توجه به اینکه خداوند کسانی را که برای خود علو و برتری نسبت به دیگران قائل شوند، به بهشت راه نمی‌دهد: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا» (قصص: ۸۳)؛ کسی که روحیه برتری طلبی در او باشد اهل بهشت نخواهد بود (مصباح، ۱۳۹۰ ج، ۲، ص ۱۵۰).

نتیجه‌گیری

معرفت شهودی، معرفتی است که مستقیماً برای انسان حاصل می‌شود و واقعیت معلوم بدون هیچ‌گونه واسطه‌ای درک می‌شود. آیات فراوانی از قرآن بر حصول این نوع از معرفت برای همه انسان‌ها دلالت دارند.

معرفت شهودی انسان به خود و علت هستی‌بخش خویش از مصادیق معرفت شهودی است که مطابق آیات قرآن در دستیابی انسان به کمال اختیاری نقش ایجابی دارد.

آیاتی که اوصافی ویژه برای بندگان را بیان می‌کنند به صورت ضمنی دلالت بر دستیابی صاحبان آنها به معرفت شهودی خداوند و نیل به کمال حقیقی و قرب الهی دارند.

آیات مربوط به ارائه ملکوت به حضرت ابراهیم^ع، مشاهده برهان الهی توسط حضرت یوسف^ع، اعطای اطمینان قلب به اصحاب کهف، بهره‌مند ساختن مؤمنان از نور الهی، بیانگر اعطای معرفت شهودی از سوی خدا به انبیاء و بندگان خاص اوست و دال بر نقش ایجابی معرفت حضوری در دستیابی انسان به تکامل اختیاری است.

با توجه به برخی آیات، دسته‌ای از معرفت‌های شهودی مانند درک حضوری استقلال خود و بی‌نیازی از خدا و درک حضوری القائات شیطانی، می‌تواند موجب سقوط و دوری انسان از کمال و سعادت شود و از این حیث در تکامل اختیاری آدمی نقش سلبی دارند.

به انسان اعطا کرده تا از آن برای رسیدن به تکامل حقیقی خود استفاده کند. درک این بینش توحیدی در همه انسان‌ها یکسان نیست. افراد عادی و متوسط این بینش توحیدی را این‌گونه درک می‌کنند که انسان روزی قدرت برخاستن نداشت؛ اما امروز چنین قدرتی دارد یا قبلاً از قدرت و موقعیت اجتماعی بی‌نصیب بود؛ اما امروز از آن بهره‌مند است. انسان با توجه به چنین تحولاتی درمی‌یابد که این قدرت‌ها ذاتی او نیست، بلکه عرضی و قابل انفکاک از اوست.

مرحله بالاتر بینش توحیدی شناخت قدرت انسان این است که به تدریج تکامل روحی پیدا می‌کند و به درجه‌ای می‌رسد که عارضی بودن قدرت خویش را مشاهده می‌کند و با علم حضوری می‌یابد (مصباح، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۱۲۱-۱۲۲).

اگر انسان چنین معرفتی را در خود پرورش ندهد، هنگامی که به قدرتی دست یافت، به صفات مذموم و نکوهیده‌ای گرفتار می‌شود. همانند فرعون که معرفت صحیحی نسبت به قدرت انسان نداشت و این‌گونه فکر می‌کرد که از قدرت مستقلی برخوردار است و برای خود بالاترین مرتبه از قدرت، که انسان ظرفیت رسیدن به آن را دارد قائل بود. بر همین اساس بود که آشکارا ادعای خدایی می‌کرد: «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (نازعات: ۲۴).

نمونه دیگری که قرآن در این راستا بدان اشاره می‌کند، نمرود است. او ادعا می‌کرد قدرت بر زنده نگهداشتن یا کشتن افراد را دارد و می‌گفت: «أَنَا أُخْبِي وَ أُمِيتُ» (بقره: ۲۵۸).

اگر انسان، قدرتی را که دارد، از خود بداند و خویشتن را مستقل پندارد، لازمه چنین تفکری این است که انسان در درون خویش، نسبت به خداوند احساس نیازی نمی‌کند و این حالت را در درون خود مشاهده می‌کند. علم حضوری انسان به بی‌نیازی خویش از خداوند که ناشی از جهل اوست، اگر از روی اختیار باشد و یا مقدمات آن از روی اختیار باشد؛ یعنی مثلاً بر اثر غفلت از یاد خدا و توجه به عظمت او، چنین تلقی‌ای از خویش پیدا کرده باشد و یا تقویت و شدت آن از روی اختیار صورت گیرد؛ یعنی مثلاً به دنبال برطرف کردن چنین درکی از خود نباشد و یا با توجه مستمر به این حالت درونی، احساس بی‌نیازی و استقلال خویش از خداوند را در خود تقویت کند و علم حضوری‌اش را بر این احساس درونی، عمیق‌تر کند؛ تقویت این احساس درونی، عین دور شدن او از مسیر سعادت و کمال است و در تکامل اختیاری او نقش سلبی دارد.

.....منابع

ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷، *النهاية في غريب الحديث والأثر*، چ چهارم، قم، اسماعیلیان.

بستانی، فؤاد افرام، ۱۳۷۵، *فرهنگ ابجدی*، چ دوم، تهران، اسلامی.

جوادی، محسن و دیگران، ۱۳۸۴، «شهود عرفانی و ارزش معرفت‌شناختی آن»، *اندیشه دینی*، ش ۲۵، ص ۹۱-۱۱۶.

جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۴، *فطرت در قرآن*، چ سوم، قم، اسراء.

_____، ۱۳۸۷، *تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۱۳ (معرفت‌شناسی در قرآن)*، تنظیم و ویرایش حمید پارسانیا، قم، اسراء.

_____، ۱۳۹۸، *تفسیر تسنیم*، قم، اسراء.

حسین زاده، محمد، ۱۳۸۷، *معرفت‌شناسی*، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

حسین یوسف، موسی، ۱۴۱۰ق، *الإفصاح*، چ چهارم، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.

دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۲، *لغت‌نامه*، تهران، دانشگاه تهران.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دارالعلم. طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۳۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ نهم، قم، جامعه مدرسین.

فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *کتاب العین*، قم، هجرت.

مدرسی، محمدتقی، ۱۴۱۹ق، *من هدی القرآن*، تهران، دار محبی الحسین.

مشایی، ناهید، ۱۳۸۷، «رویکرد قرآن به ابزارها و راه‌های شناخت»، *مطالعات اسلامی*، ش ۸۰، ص ۱۸۳-۲۱۵.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۳، *به سوی تو*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

_____، ۱۳۸۴، *به سوی خودسازی*، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

_____، ۱۳۸۶، *خودشناسی برای خودسازی*، چ سیزدهم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

_____، ۱۳۸۹، *خداشناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

_____، ۱۳۹۰الف، *انسان‌شناسی*، تنظیم و تدوین محمود فتحعلی، چ سوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

_____، ۱۳۹۰ب، *به سوی او*، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

_____، ۱۳۹۰ج، *پند جاوید*، ج ۲، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

_____، ۱۳۹۰د، *در جستجوی عرفان اسلامی*، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

_____، ۱۳۹۱، *اخلاق در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *مجموعه آثار شهید مطهری*، چ هشتم، تهران، صدرا. معین، محمد، ۱۳۷۱، *فرهنگ فارسی*، چ هشتم، تهران، امیرکبیر. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، چ پنجم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.